

از استعمار

حمید عضدانلو

تا گفت‌مان استعمار

دریچه‌ای به ادبیات و نظریه‌های «پسااستعماری»



لاز استعمار
قا گفتمان استعمار

از استعمار تا گفتمان استعمار

حمید عضدانلو

دریچه‌ای به ادبیات و نظریه‌های «پسااستعماری»



سرشناسه: عضدانلو، حمید، ۱۳۲۷ - **عنوان و نام پدیدآور:** از استعمار تا گفتمان استعمار: دریچه‌ای به ادبیات و نظریه‌های پسااستعماری/ حمید عضدانلو؛ ویراستار همدم جلال‌زاده. • **مشخصات نشر:** تهران، نشر نی، ۱۴۰۰. • **نوبت چاپ:** چاپ اول، ۱۴۰۰. • **مشخصات ظاهری:** ۵۰۵ ص. • **شابک:** ۳-۳۴۴-۰۶-۰۶۲۲-۹۷۸ • **وضعیت فهرست‌نویسی:** فیپا • **یادداشت:** کتابنامه: ص. ۴۷۹-۴۹۸. • **یادداشت:** نمایه. • **عنوان دیگر:** دریچه‌ای به ادبیات و نظریه‌های پسااستعماری. • **موضوع:** مابعد استعمار • **موضوع:** Postcolonialism • **موضوع:** مابعداستعمار در ادبیات • **موضوع:** Postcolonialism in literature • **موضوع:** استعمار • **موضوع:** Colonization • **رده‌بندی کنگره:** ۷۵۸۱.۳۲۵/۳ • **شماره کتابشناسی ملی:** ۷۵۸۸۰۲۴

قیمت: ۹۸۰۰۰ تومان



نشرنی

از استعمار تا گفتمان استعمار
دریچه‌ای به ادبیات و نظریه‌های «پسااستعماری»
حمید عضدانلو

ویراستار: همدم جلال‌زاده

صفحه‌آرا: فرزاد قرائتی

لیتوگرافی: باختر • چاپ: غزال • صحافی: غزال

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۰، ۷۷۰ نسخه

شابک: ۳-۳۴۴-۰۶-۰۶۲۲-۹۷۸

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰
کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۴۶۵۸-۹، نمابر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com • email: info@nashreny.com • nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

به آزاداندیشانی که بندهای ایدئولوژی را پاره کرده‌اند.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۱
تشکر و قدردانی.....	۱۴
گفتار نخست: استعمار و انواع آن.....	۱۵
مقدمه.....	۱۵
استعمار و امپریالیسم.....	۱۹
انواع استعمار.....	۲۴
۱. استعمار اقامتی.....	۲۴
۲. استعمار استثماری.....	۲۸
۳. استعمار مزروعی یا کشاورزی.....	۲۹
۴. استعمار نیابتی یا جانشینی.....	۳۱
۵. استعمار داخلی.....	۳۲
۶. استعمار - نو.....	۳۴
نظریه وابستگی.....	۳۸
استعمار فرهنگی - امپریالیسم فرهنگی.....	۴۲

- گفتار دوم: نگاهی گذرا به مطالعات پسااستعماری ۴۷
- گفتار سوم: از ایدئولوژی تا گفتمان ۶۷
- گرامشی: ایدئولوژی و هژمونی ۷۰
- گرامشی و مفهوم هژمونی ۷۱
- آلتوسر و ایدئولوژی ۷۳
- فوکو: گفتمان و قدرت ۸۱
- طبقه و نژاد ۹۶
- گفتار چهارم: بازنمایی، قدرت، زبان، سوژه و معنا ۱۰۷
- فوکو و رهیافت گفتمانی ۱۱۷
- بازنمایی و فرهنگ ۱۳۳
- ادوارد سعید و بازنمایی ۱۳۹
- گفتار پنجم: فرانتس فانون و روانکاوی سوژه استعمار ۱۴۳
- زندگی و آثار فانون ۱۴۳
- روانکاوی سوژه استعمار ۱۵۰
- گفتار ششم: امپریالیسم زبان، استعمار ذهن ۱۸۳
- گفتار هفتم: ادوارد سعید و جایگاه او در ادبیات و نظریه‌های پسااستعماری ۲۳۱
- ادوارد سعید ۲۳۱
- بحران هویت و نظریه هویت فرهنگی ۲۳۳
- ریشه‌های شرق‌شناسی و نظریه شرق‌شناسی سعید ۲۴۷
- این‌جهانی بودن متن و منتقد در اندیشه ادوارد سعید ۲۶۲
- ادوارد سعید و ایستادگی در برابر قدرت ۲۸۸

گفتار هشتم: گفتمان استعمار.....	۳۰۷
گفتار نهم: فرودستان: از گرامشی تا اسپوک.....	۳۳۱
اسپوک و فرودستان.....	۳۴۵
گفتار دهم: هومی بابا: آمیختگی، تزلزل و تقلید.....	۳۷۷
گفتار یازدهم: آلبر ممی: از نظریه پسااستعمار تا گفتمان استعمار.....	۴۰۹
گفتار دوازدهم: ویلیام شکسپیر و گفتمان استعمار در نمایشنامه طوفان.....	۴۳۳
گفتار سیزدهم: دنیل دفو و گفتمان استعمار در رمان رابینسون کروزو.....	۴۵۷
خلاصه داستان و تحلیل آن از دریچه نظریه گفتمان استعمار.....	۴۶۱
کتابنامه.....	۴۷۹
فهرست اعلام.....	۴۹۹

پیشگفتار

کسی که گذشته را کنترل کند، آینده را کنترل می‌کند. کسی که زمان حال را کنترل کند، گذشته را کنترل می‌کند.

جورج اورول

این کتاب نه شعاری سیاسی بر ضد «غرب» و نه توصیف یک نظریه توطئه است که توجیه‌کننده ناپساامانی‌های کشورهای مستعمره یا «جهان سوم» باشد. این کتاب فقط دریچه‌ای برای ورود به مکتبی نوپا و متفاوت است که با نگاهی نو به موضوع کهنه استعمار و اثرات آن می‌پردازد. بر پایه این نگاه نو، غرب (به ویژه اروپای غربی و آمریکا) برای توجیه اعمال استعماری خود در سرزمین‌های مستعمره، ادبیاتی درباره «شرق» یا «دیگری» تولید کرد (و چه بسا هنوز هم می‌کند) که بتواند از آن راه، قدرت هژمونیک خود در این سرزمین‌ها را تداوم بخشد؛ ادبیاتی که در آن، شرق از منظر غرب باز-نمایی می‌شود. این نگاه نو و متفاوت، ادبیاتی را که غرب تولید کرده ارزیابی و نقد می‌کند، برچسب «گفتمان استعمار» بر آن می‌زند و تلاش می‌کند از منظری دیگر به فرایند استعمار و نتایج آن نگرسته شود.

داستان آشنایی من با این موضوع به سال ۱۹۹۸ م (۱۳۷۷ خورشیدی) برمی‌گردد که برای شرکت در سمیناری به مینه‌سوتا در آمریکا سفر کردم. در این سفر، فرصتی دست داد تا با برخی از استادان پیشین خود دیداری تازه کنم. نشستی کوتاه نیز با

جان مویت داشتم و او کتابی را نشانم داد که چندی پیش از آن، خواندنش را تمام کرده بود و به تصور او، می‌توانست برای من جذاب باشد. در عنوان کتاب (گفتمان استعمار و نظریهٔ پسااستعماری)، مفاهیمی به کار رفته بود که برایم تازگی داشت. هرچند، سال‌ها با مفهوم گفتمان (به ویژه به معنای فوکویی آن) سروکار داشتم و آن را در نوشته‌های خود به کار می‌برد، از سویی، مفهوم «گفتمان استعمار» برای من تازگی داشت، از سویی دیگر تا آن زمان، چیزی دربارهٔ «نظریهٔ پسااستعماری» نشنیده بودم. کنجکاوی من توجه او را جلب کرد و چون فرصت زیادی برای گفت‌وگو نبود، با بزرگواری تمام، کتاب را به من هدیه کرد تا شاید پاسخ پرسش‌های خود را در آن بیابم. در راه بازگشت به ایران، نگاهی سطحی به آن انداختم، اما موضوعات آن که نویسندگان و پژوهشگران با دیدگاه‌های متفاوت و گاه، متضاد مطرح کرده بودند، پیچیده‌تر از آن بود که در زمانی کم بتوان دریافت. چند سال بعد، پس از خواندن کتاب، چند صفحه‌ای برای معرفی این مکتب نوپا نوشتم که در روزنامهٔ اعتماد (شمارهٔ ۱۲۶) منتشر شد.

سال ۱۳۹۳ که برای تدریس به دانشگاه مینه‌سوتا دعوت شدم، از واحدهایی که تدریس آن به من محول شد، درسی بود با عنوان «ادبیات و نظریه‌های پسااستعماری». هنگام آماده کردن سرفصل‌های درس و با کمک گرفتن از یکی، دو تن از استادانی که پیش از من این درس را تدریس کرده بودند، به منابع متعددی دست یافتم که هر یک جذابیتی خاص داشت. در فرایند تدریس و آماده کردن خود برای تدریس، هم با کتاب‌ها و مقالاتی آشنا می‌شدم که هر روز به مجموعهٔ این ادبیات اضافه می‌شد، هم جذابیت موضوعات نو و مطرح‌شده در آن‌ها به حدی بود که مرا بیش از پیش مجذوب خود می‌کرد. از همان هفته‌های آغازین تدریس، با تشویق دوستانی که در جریان این موضوعات بودند، فیش‌برداری می‌کردم تا شاید روزی بتوانم در قالب چند مقاله یا یک کتاب این مکتب نوپا را به فارسی‌زبانان معرفی کنم. به دلیل حجم زیاد منابع و تعداد پژوهندگانی که در این زمینه مقاله و کتاب منتشر کرده بودند و همچنان روزبه‌روز به آن‌ها اضافه می‌شود، چاره‌ای جز گزینش نکات و مفاهیم کلیدی و همچنین، تعدادی اندک از پژوهشگران تأثیرگذار

ندیدم. به همین دلیل، عنوان فرعی «دریچه‌ای به نظریه‌ها و ادبیات پسااستعماری» را به عنوان اصلی کتاب، «از استعمار تا گفتمان استعمار»، افزودم. از این‌رو، این کتاب را فقط دریچه‌ای کوچک برای نگاه یا ورود به باغی بسیار بزرگ بدانید که برای سیر و سیاحت در آن، نیازمند زمانی زیاد و سیاه کردن کاغذهای بسیار هستیم. خوشبختانه، در فرایند فیش‌برداری و تدوین این کتاب که بیش از پنج سال به طول انجامید، شاهد انتشار برخی مقالات و ترجمه نوشته‌های پژوهشگران کلیدی این مکتب در ایران و به زبان فارسی بودم. امیدوارم این کتاب نیز مانند دیگر مقالات، کتاب‌ها و ترجمه‌هایی که در این زمینه منتشر شده است، قدمی به جلو باشد. آنچه در این مکتب اهمیت بسیار دارد، ویژگی میان‌رشته‌ای و انتقادی آن است. بر سر هم، می‌توان گفت که هدف اصلی بنیان‌گذاران و پژوهندگان این مکتب نه پاسخ به پرسش‌ها، بلکه بیشتر طرح پرسش‌هایی جدید است که ذهن (به ویژه ذهن‌های ایدئولوژیک) را به بازیابی وامی‌دارد و ساختار نگرش آن را به هم می‌ریزد.

گفتارهای مختلف این کتاب در عین استقلال، به یکدیگر وابسته است و مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که مستقیم یا نامستقیم، سروکارش با ادبیات و نظریه‌های پسااستعماری و گفتمان استعمار است. چند گفتار این مجموعه با تغییراتی جزئی که در آن‌ها دادم، بین سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۶، در مقاله‌هایی مستقل در مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی منتشر شد. گفتارهای نخست و دوم پیش‌زمینه‌ای برای ورود به بحث‌های نظری و تا اندازه‌ای تخصصی است که در گفتارهای بعدی به آن‌ها پرداخته شده است. در این گفتارها، کوشش شده است که با اشاره به نمونه‌های تاریخی استعمار و استعمار-نو، شیوه‌های کاربردی مفاهیمی بسیار پیچیده و تازه توضیح داده شود که سردمداران این مکتب نوپا آن‌ها را وارد جهان آکادمیک کرده‌اند. این مکتب نوپا برانگیزنده پرسش‌هایی جدید است که راه را به روی شکل‌گیری تفکر انتقادی می‌گشاید و همین ویژگی آن را جذاب می‌کند. به سخن ساده‌تر، تلاش پژوهندگان برجسته این مکتب (کم یا زیاد، درست یا نادرست) رهانیدن ما از دام ایدئولوژی است. از تکرار چند نقل قول در گفتارهای مختلف آگاهم؛ این تکرار را برای روشن‌تر شدن بحث آن گفتار، بدون ارجاع دادن

خواننده به گفتارهای دیگر، ضروری دانستم. اگر این کتاب بتواند حتی یک پرسش تازه در ذهن خواننده به وجود آورد که پیش از خواندن با آن مواجه نبوده است، رنج سالیان شیرین خواهد شد.

تشکر و قدردانی

پیش و بیش از هر کس، از همسرم، فرح، تشکر و قدردانی می‌کنم که با وجود بیماری علاج‌ناپذیری که سالیان است گریبانش را گرفته، مرا تحمل کرد و حتی بیش از گذشته، حامی و مشوق من بود. فرح دلی به وسعت اقیانوس دارد که عشق به همگان را در آن جای داده است. قدرش را می‌دانم و به خود می‌بالم که فرصتی به من داده است تا در کنارش باشم. همچنین، باید از دوست پژوهنده، ارجمند و خستگی‌ناپذیر، آقای محمدرضا ذوالفقاری، تشکر کنم که با شکیبایی خط به خط کتاب را خواند و مرا از نظرات باارزش خود بی‌نصیب نگذاشت. قدر او را می‌دانم و به دوستی با او افتخار می‌کنم. گذشته از ایشان، باید از سرکار خانم همدم جلال‌زاده تشکر و قدردانی کنم که با دقت و وسواس بیش از اندازه، کتاب را به گونه‌ای ویراست که خوانش آن برای خود من نیز آسان‌تر شده است. سپاس از آقای همایی، مدیر نشر نی که جای خود دارد. امیدوارم حداقل اهل اندیشه قدر ایشان و دیگر ناشرانی را که در اشاعه افکار نو نقشی بسزا ایفا می‌کنند، بدانند. مانند همیشه، از ایشان و همکارانش در نشر نی سپاسگزارم و قدر زحماتشان را می‌دانم.

حمید عضدانلو

مینیاپولیس: مهر ۱۳۹۸

گفتار نخست

استعمار و انواع آن

سرمایه‌گذاری در مرحله استعمار - نو به جای کاهش شکاف طبقاتی
میان ثروت و فقر کشورهای جهان، باعث افزایش این شکاف می‌شود.

قوام نکرومه

مقدمه

پس از انتشار رساله شرق‌شناسی ادوارد سعید در سال ۱۹۷۸ میلادی، دریچه‌هایی جدید به روی جهان آکادمیک گشوده شد که به تحولی عظیم در شیوه‌های مطالعات تاریخی، به ویژه تاریخ دوران استعمار و «پسااستعمار» منجر شد.

برای ردیابی و پی بردن به ریشه‌های آنچه امروزه استعمار نام دارد، باید دست‌کم به نیمه سده شانزدهم، یعنی زمانی بازگشت که قدرت‌های اروپایی مانند اسپانیا، پرتغال، انگلستان، فرانسه و بلژیک به سرزمین‌هایی در آفریقا، آسیا و آمریکا هجوم بردند و برای منافع اقتصادی خود مستعمراتی به وجود آوردند. اگر بپذیریم که دوران رسمی استعمار در نیمه سده بیستم به پایان رسید، می‌توانیم این فرضیه را نیز بپذیریم که از آغاز نیمه دوم سده بیستم، وارد دورانی تازه شده‌ایم که می‌توان آن را پسااستعمار نامید. این مفهوم، آشکارا یا ضمنی، بر آن اشاره دارد که مبارزه‌های

کشورهای مستعمره برای رهایی از سلطه کشورهای استعمارگر و کسب استقلال به نتیجه رسیده است، اما بی‌درنگ، پرسش‌هایی به ذهن خطور می‌کند که نمی‌توان به سادگی از آن‌ها گذشت: استعمار چیست؟ آیا دوران استعمار به پایان رسیده است؟ چگونه کشورهای مستعمره به استقلال خود دست یافتند و از چه راهی (راه‌ها) خود را به دوران پسااستعمار رساندند؟ دوران استعمار چه میراثی برای کشورهای مستعمره و حتی استعمارگر باقی گذاشته است؟ پسااستعمار به چه معنی است؟

تلاش برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها راهگشای مطالعاتی جدید شد که نام «ادبیات و نظریه‌های استعماری و پسااستعماری» بر آن نهاده‌اند. این شعبه از مطالعات راه خود را به دانشگاه‌های معتبر آمریکا و اروپا باز کرد و اکنون، نزدیک به سه دهه است که درس‌هایی با همین نام یا نام‌های مشابه در دانشکده‌های علوم انسانی و اجتماعی ارائه می‌شود. به باور ادوارد سعید، یکی از راه‌ها برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها پرداختن به ارتباط فرهنگ و سیاست است. سعید بر این نکته تأکید می‌کند که ادبیات فراهم‌آورنده ابزارهایی برای درک بهتر مبارزه‌های آزادی‌خواهانه ملی، شکل‌گیری هویت‌های جمعی و سیاست‌های بین‌المللی اواخر سده بیستم است. به باور او، در راه تلاش برای کسب استقلال و رهایی از سلطه استعماری اروپاییان، ادبیات در احیای میراث فرهنگ ملی، احیای مجدد زبان و اصطلاح‌های بومی، بازسازی تاریخ‌های محلی و... نقشی حیاتی بازی کرده است. ادبیات نه تنها مقاومت در برابر هجوم خارجی‌ان را فعال‌تر کرد، بلکه عاملی برای روشنگری و آگاهی بیشتر مردم کشورهای مستعمره شد.^۱

در کل، ادبیات و نظریه‌هایی که در این شعبه از مطالعات بررسی می‌شود، در طیفی حرکت می‌کند که یک سر آن ادبیات و نظریه‌هایی است که نویسندگان و نظریه‌پردازان کشورهای مستعمره پیشین تولید کرده‌اند و می‌کنند و سر دیگر آن‌هایی است که نویسندگان و نظریه‌پردازان کشورهای استعمارگر در اختیار ما قرار داده‌اند

1. See, From Edward W. Said's "Figures, Configurations, Transfigurations" In *Commonwealth to Post-Colonial*, edited by Anna Rutherford, Sydney, Australia: Dangaroo Press, 1992, p. 3-17.

و می‌دهند. این شعبه از مطالعات بر پویایی فرهنگی، ویژگی‌های روان‌شناختی و اقتصاد سیاسی کشورها و جوامع زیر سلطه استعمار، فرایندهای رهایی از استعمار، جهانی شدن، رابطه ملی‌گرایی و استعمار و نیز، رابطه جهانی شدن و امپراتوری‌های استعمارگر تمرکز دارد. همچنین، این شعبه از مطالعات به آوارگی و مهاجرت‌های بین‌المللی مردمی به دلیل استعمار می‌پردازد. مسائل کلیدی که در این شعبه از مطالعات به آن‌ها پرداخته می‌شود، عبارت است از: ادبیات جهانی درباره کشورگشایی‌های استعماری؛ انواع مقاومت در برابر قدرت‌های استعماری؛ سیاست‌های ملی دوران پسااستعمار؛ تأثیر دوران استعمار بر تقسیم‌بندی‌های نژادی، قومی، مذهبی، طبقاتی، جنسیتی و زبان. همچنین، این پرسش برای بسیاری از تحلیل‌گران این شعبه از مطالعات مطرح است که چگونه می‌توان از دوران پسااستعمار در زمانی صحبت کرد که هنوز بخشی عمده از سرزمین فلسطین مستعمره است و دولت‌های «پسااستعماری» مانند هندوستان و سودان هنوز به طرزی شگفت‌انگیز به اقلیت‌های قومی و مذهبی خود خشونت‌هایی روا می‌دارند که تفاوت چندانی با خشونت‌های دوران استعمار ندارد؟ چگونه می‌توان مفهوم پسااستعمار را در زمانی به کار برد که آمریکا، «میراث‌خوار» امپراتوری‌های اروپای دوران استعمار، به صورت یک امپراتوری جدید استعمارگر ظهور کرده است؟

با این‌که حدود سه دهه از ظهور مفهوم پسااستعمار گذشته است، بحث‌وجدل درباره آن و برداشت‌های گوناگون از آن هنوز ادامه دارد. برخی آن را اعمال گفتمانی آشفته و نامنظم به شمار می‌آورند که شباهتی زیاد با مفهوم «پسامدرنیته» و کاربرد آن دارد و برخی دیگر، آن را در چارچوب تاریخی یک سری راهبردهای فرهنگی تعریف می‌کنند. گروه دوم را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: کسانی که آغاز دوران پسااستعمار را زمانی می‌دانند که کشورهای مستعمره به «استقلال» خود دست یافتند (نیمه سده بیستم) و آن‌هایی که آغاز این دوره و مطالعات درباره آن را در پیوند با زمان آغاز استعمار (نیمه سده شانزدهم) می‌دانند. چون هدف مطالعات پسااستعماری پرداختن به میراث استعمار در کشورهای مستعمره و همچنین، کشورهای استعمارگر است، دسته دوم باور دارند که باید ریشه اثرات استعمار بر

کشورهای مستعمره را در آغاز دوره استعمار، یعنی نیمه سده شانزدهم و ادبیاتی جست‌وجو کرد که از آن زمان آفریده شده است.

همچنین، این شعبه از مطالعات رمان‌ها، فیلم‌ها و نوشته‌هایی را بررسی می‌کند که در شکل‌دهی و شکستن ساختار هویت‌های فرهنگی و سیاسی اوضاع استعمار و پسااستعمار نقش داشته‌اند. آنچه در این مطالعات اهمیتی خاص دارد، چگونگی شکل‌گیری ملی‌گرایی، فرهنگ ملی، آمیختگی‌های فرهنگی، نژادی، جنسیتی و هویت‌های استعماری و پسااستعماری است. از مفاهیم کلیدی و پرکاربرد در این مطالعات عبارت است از: استعمار، پسااستعمار، هویت، مکان، تغییر مکان، آوارگی، انواع آمیختگی (فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و...)، «دیگری»، تردید یا تزلزل، زبان و تقلید یا رنگ‌پذیری.

حتی در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، موضوع ادبیات و نظریه‌های استعمار و پسااستعمار بیگانه و دور از ذهن به نظر می‌رسید. دست‌کم، می‌توان دو دلیل برای این بیگانگی فرض کرد: نخست، تشخیص ندادن اهمیت موضوع؛ دوم، کمبود منابع برای ارجاع. اما امروز، هم به اهمیت موضوع پی برده شده و هم منابع کافی در اختیار همگان است. از یک سو، انتشار سریع مقالات و کتاب‌های متعدد درباره این موضوع، به ویژه آن‌هایی که ادبیات و نظریه‌های پسااستعماری نام گرفته است، شادی و شعفی برای برخی از علاقه‌مندان به ارمغان آورد و از سوی دیگر، برخی را به احتیاط بیشتر در رویارویی با این موضوع مجبور کرد. دسته اخیر نگران آن بودند و چه بسا، هنوز هم هستند که رهیافت‌های انتقادی نتواند راه خود را به درون جهان محافظه‌کار آکادمیک باز کند. گذشته از این، پرسش‌هایی دشوار درباره ارتباط مطالعات پسااستعماری و «استعمار اقتصادی نو» و همچنین، رابطه دانش با قدرت مطرح است که پژوهشگران این شعبه از مطالعات در صدد یافتن پاسخ برای آن‌ها هستند. برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها، رهیافت‌هایی متعدد و گهگاه، پیچیده دیده می‌شود که درک آن‌ها را — دست‌کم برای کسانی که اهل فن نیستند — تا حدودی دشوار می‌کند.

استعمار و امپریالیسم

این دو واژه معمولاً، مترادف یا جایگزین هم استفاده می‌شود، اما به باور بسیاری از تاریخ‌نگاران، هر یک حامل معنایی متفاوت است. استعمار رویکرد تمدن‌های قدرتمند برای مستعمره و ملحق کردن سرزمین‌هایی است که کمتر قدرت دارند. این فرایند خود را در اشکالی مختلف و آشکار چون تصاحب و تملک سرزمین، به بردگی درآوردن مردم بومی، تغییر کیش یا همسان‌سازی اجباری نمایان می‌کند. همچنین، می‌تواند در اشکال نامحسوس و نامستقیم سیاست‌های دیوان‌سالاری، به نابودی زبان و فرهنگ اقلیت‌ها، استثمار اقتصادی و نیروی کار ارزان و محو تفاوت‌های فرهنگی در سطح جهانی بینجامد. این مفهوم بیشتر در بحث‌های ادبی دوره استعمار به کار برده می‌شود. کاربرد آن را می‌توان در نوشته‌های دوران استعمار مانند کشتن یک فیل اثر جورج اورول،^۱ قصه‌های هندوستان نوشته رودیارد کیپلینگ^۲ و رمان دل تاریکی اثر جوزف کنراد مشاهده کرد.

برای استعمار تعریف‌هایی گوناگون ارائه شده است. استعمار برپایی، به دست آوردن، استثمار، حفظ و گسترش سرزمین‌های یک منطقه از سوی مردم مناطق دیگر تعریف می‌شود. استعمار برپاکننده ارتباط‌های نابرابر میان استعمارگران و مردم بومی مستعمرات است. بر اساس تعریف واژه‌نامه انگلیسی کالینز، استعمار رویه و کنش یک قدرت برای تداوم تسلط بر مناطق یا مردمی ضعیف‌تر است.^۳ دانشنامه فلسفه استفورد استعمار را فرایند استقرار و تسلط سیاسی اروپاییان بر دیگر بخش‌های جهان توصیف می‌کند. این مستعمرات شامل قاره آمریکا، استرالیا و بخش‌هایی از آفریقا و آسیا می‌شود. این دانشنامه با قائل شدن تفاوت میان دو مفهوم استعمار و

۱. این مقاله نخستین بار در مجله نیو رایتینگ (*New Writing*) در سال ۱۹۳۶، منتشر شد. اورول در همین مقاله، این جمله معروف را می‌گوید: «زمانی که انسان سفید مستبد می‌شود، آزادی خود را نابود می‌کند».

2. Rudyard Kipling

این کتاب را انتشارات Caldwell Company سال ۱۸۹۹، در هندوستان، منتشر کرد.

3. "Colonialism", *Collins English Dictionary*, HarperCollins, 2011.

امپریالیسم، استعمار را پروژه تسلط سیاسی اروپاییان توصیف می‌کند که در سده شانزدهم آغاز شد و با جنبش‌های آزادی‌خواهانه سده بیستم، در دهه ۱۹۶۰، به پایان رسید.^۱ بر اساس تعریف واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد، واژه استعمار (colonialism) در واژه رومی colonia ریشه دارد که به معنی «مزرعه»، «استقرار» یا «اسکان» است. این واژه بر رومیانی اشاره داشت که در سرزمین‌های دیگر مستقر می‌شدند، اما همچنان شهروند رم به شمار می‌رفتند. آنیا لومبا استعمار را تسخیر زمین و تسلط بر اموال و دارایی‌های منقول دیگران تعریف می‌کند. بر این اساس، او چنین نتیجه می‌گیرد که استعمار یکی از سیماهای تکرارشونده تاریخ بشر است و نباید ریشه آن را فقط در سده شانزدهم و در گسترش قدرت کشورهای اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای شمالی جست‌وجو کرد.^۲ نمونه‌هایی از این نوع گسترش قدرت را می‌توان در امپراتوری رم در سده دوم، توسعه قدرت مغول‌ها در سده سیزدهم و امپراتوری آرتک بین سده‌های چهاردهم تا شانزدهم میلادی جست‌وجو کرد. یورگن اوسترهامل در رساله خود، استعمار: یک نمای نظری، ماهیت استعمار را به وجود مستعمراتی وابسته می‌داند که بر حسب تعریف، متفاوت با سرزمین‌های تحت‌الحمايه یا حوزه‌های نفوذ غیر رسمی اداره می‌شود.^۳ او این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان استعمار را مستقل از مستعمره تعریف کرد؟^۴ به باور او: «استعمار ارتباطی میان اکثریتی بومی (به زور تسلیم شده) و یک اقلیت خارجی متجاوز است. حاکمان استعمارگر تصمیم‌های بنیانی و تأثیرگذار بر زندگی مردم مستعمره را می‌گیرند و آن‌ها را برای منافع مشخص به اجرا درمی‌آورند که بیشتر، در کلان‌شهری دور [از سرزمین‌های مستعمره] تعیین و تعریف می‌شود. استعمارگران

1. Kohn, Margaret. "Colonialism", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Stanford University, 2006.

2. Loomba, Ania. *Colonialism / Postcolonialism*, 2nd Edition, Taylor & Francis Group, London & New York: Routledge, 2005, p. 8.

3. Tignor, Roger. Preface to *Colonialism: A Theoretical Overview*, Markus Weiner Publishers, 2005, p. X.

4. Osterhammel, Jurgen. *Colonialism: A Theoretical Overview*, Translated by Shelley Frisch, Markus Weiner Publisher, 2005, p. 15.

سازش فرهنگی با مردمان مستعمره را نپذیرفتند و خود را توجیه کردند که برآنان برتری و حق فرمانروایی دارند.^۱

به باور آنیا لومبا، باید میان استعمار امپراتوری‌های دوران کهن و استعماری که اروپاییان از سده شانزدهم میلادی آغازگر آن بودند، تفاوت قائل شد. بر خلاف امپراتوری‌های استعمارگر دوران کهن، استعمارگران اروپایی دست به اعمالی زدند که چهره جهان را تغییر داد.^۲ پرسش‌هایی که این‌جا مطرح می‌شود، این است که چه تفاوت‌هایی میان این دو نوع استعمار می‌توان قائل شد؟ آیا اروپاییان امپراتوری‌هایی دور از سرزمین‌های خود به وجود آوردند؟ آیا آنان خشن‌تر و بی‌رحم‌تر از امپراتوری‌های دوران کهن بودند؟ آیا آنان سازمان‌یافته‌تر عمل می‌کردند؟

مارکسیست‌ها میان این دو نوع استعمار تفاوتی تاریخی قائل می‌شوند. آنان فکر می‌کنند فرایند استعمار دوران کهن پیش از رشد سرمایه‌داری در غرب شکل گرفت، اما استعمار مدرن با رشد سرمایه‌داری اروپای غربی آغاز شد.^۳ استعمار مدرن به گرفتن باج و خراج و استخراج اموال و دارایی‌های منقول از سرزمین‌های تسخیرشده اکتفا نکرد؛ ساختار اقتصادی کشورهای مستعمره را یکسره دگرگون کرد و آن‌ها را به سویی سوق داد که مجبور شدند با کشورهای استعمارگر ارتباط اقتصادی پیچیده‌ای برقرار کنند. در این نوع استعمار، نه تنها منابع طبیعی که انسان‌های بومی مناطق مستعمره به عنوان کالایی سودآور به مناطق تجاری و مراکز تولیدی کشورهای استعمارگر فرستاده می‌شدند. از یک سو، بردگان و کارگران مزدور همراه با مواد خام به مراکز تولیدی کشورهای استعمارگر فرستاده می‌شدند و از سوی دیگر، مستعمرات به بازار فروش کالاهایی تبدیل شد که در کشورهای استعمارگر تولید می‌شد. منافع حاصل از این ارتباط اقتصادی جدید همواره به خزانه کشورهای استعمارگر سرازیر می‌شد. سرازیر شدن سود و نیروی انسانی از کشورهای مستعمره به کشورهای استعمارگر هم چهره

1. *Ibid.* p. 16.

2. Loomba, Ania. *op.cit.* p. 9.

3. Bottomore, T. (eds.) *A Dictionary of Marxist Thought*, Oxford: Basil Blackwell, 1983, pp. 81-85.

اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی جمعیتی کشورهای استعمارگر را دگرگون کرد و هم باعث دگرگونی همه‌جانبه کشورهای مستعمره شد. مردم کشورهای مستعمره در جایگاه برده یا کارگر ارزان به کشورهای استعمارگر فرستاده می‌شدند تا در مزارع و کارخانه‌های تولیدی آن‌ها کار کنند و مردم کشورهای استعمارگر در مقام سرباز، تاجر، مقيم، معلم، دانشمند و مبلغان مذهبی به مستعمرات می‌رفتند تا چرخ اقتصاد سرمایه‌داری نوپا به گردش درآید. روش‌ها و الگوهای گوناگون که استعمارگران برای نفوذ و سلطه بر مردم مستعمره به کار گرفتند، مولد اقتصادی نابرابر شد که برای رشد سرمایه‌داری و تولیدات صنعتی اروپا ضروری می‌نمود. از این‌رو، می‌توان استعمار را ابزاری به شمار آورد که نقشی عمده در شکل‌گیری سرمایه‌داری مدرن اروپا ایفا کرد. به سخن دیگر، بدون استعمار و استثمار کشورهای دیگر، انتقال از شیوه تولید فئودالی به سرمایه‌داری در اروپای غربی ناممکن بود.

برخی از پژوهشگران در تفاوتی که میان استعمار پیشاسرمایه‌داری و استعمار دوران سرمایه‌داری قائل می‌شوند، امپریالیسم را با استعمار دوران سرمایه‌داری مترادف می‌دانند. چون ریشه‌های تاریخی امپریالیسم نیز مانند استعمار به دوران پیشاسرمایه‌داری بازمی‌گردد (امپراتوری‌های روسیه و اسپانیا پیش از طلوع سرمایه‌داری اروپای غربی)، مترادف دانستن این دو گمراه‌کننده است. حتی برخی باور دارند که امپریالیسم بر استعمار مقدم است.^۱ بر اساس تعریف واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد، واژه امپریالیسم در واژه امپریال^۲ ریشه دارد که به معنای فرمانروایی یک امپراتور، به ویژه امپراتوری مستبد و خودسر، تعریف شده است.

در اوایل سده بیستم، اندیشمندانی مانند لنین و کاوتسکی بار معنایی تازه‌ای به این واژه دادند. بر اساس تعریف آنان، امپریالیسم بالاترین مرحله رشد سرمایه‌داری است.^۳ لنین معتقد است رشد سرمایه‌داری مالی و صنعتی در کشورهای غربی پول و سرمایه‌ای هنگفت را نصیب آنان کرد. به دلیل نبود نیروی کار فراوان، سرمایه‌گذاری این پول‌ها در

1. Boehmer, E. *Colonial and Postcolonial Literature*, Oxford & New York: Oxford University Press, 1995, p. 3.

2. imperial

3. Lenin, V. I. *Imperialism, The Highest Stage of Capitalism*.

خود کشورهای غربی سودآور نبود، پس می‌باید در جایی دیگر سرمایه‌گذاری می‌شد که هم فقدان سرمایه و هم نیروی کار ارزان وجود داشت. از این رو، سرمایه‌داری غرب نیازمند آن بود که برای تداوم رشد سرمایه‌داری، کشورهای صنعتی‌نشده را مطیع خود کند. لنین از این تحلیل خود به این پیشگویی پیمبرانه می‌رسد که در فرایند رشد سرمایه‌داری، دیگر بخش‌های جهان نیز مجذوب سرمایه‌داران مالی اروپا خواهد شد. این ساختار جهانی همان چیزی است که او آن را امپریالیسم و «بالاترین» مرحله رشد سرمایه‌داری به شمار می‌آورد. به باور او، در این مرحله، رقابت شدید میان امپراتوری‌های سرمایه‌داری به درگرفتن جنگ‌هایی میان آن‌ها منجر می‌شود که به سقوط نظام سرمایه‌داری خواهد انجامید. همین تعریف لنین از امپریالیسم برخی اندیشمندان ادبیات استعماری و پسااستعماری را بر آن داشته است که سرمایه‌داری را ویژگی مشخص دورانی میان دوران استعمار و امپریالیسم به شمار آورند.

برای امپریالیسم ضرورتی ندارد که مانند استعمارگران تسلط مستقیم سیاسی و نظامی بر کشورهای دیگر داشته باشد، زیرا تسلط نامستقیم و وابستگی‌های اقتصادی (حتی اجتماعی) کشورهای فرودست نیاز به مواد اولیه، نیروی انسانی و بازار فروش کالاهای مصرفی اروپا و آمریکای شمالی را برآورده می‌کند. معمولاً، مفاهیم «امپریالیسم نو» یا «استعمار-نو» برای توصیف چنین حالتی به کار برده می‌شود. اگر این فرضیه را بپذیریم که رشد صنعت و سرمایه مالی اروپا از راه سلطه استعماری به دست آمده است، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که امپریالیسم بالاترین مرحله استعمار نیز هست. بنابراین، یکی از تفاوت‌های این دو مفهوم آن است که استعمار را به مثابه تسلط بر سرزمین، تخصیص منابع مادی، استثمار کار و دخالت در ساختار سیاسی و فرهنگی سرزمین یا کشور دیگر تعریف کنیم و امپریالیسم را ساختاری جهانی به شمار آوریم. ساده‌ترین تفاوتی که میان این دو مفهوم می‌توان قائل شد، این است که استعمار یک عمل و امپریالیسم ایده‌ای است که همین عمل از آن نشئت می‌گیرد؛ اما مسلم این است که این دو مفهوم هم بار معنایی سیاسی و هم بار معنایی اقتصادی را با خود حمل می‌کند، به همین دلیل، ابهام‌هایی در کاربرد آن‌ها وجود دارد. برای نمونه، اگر امپریالیسم را فقط ساختاری سیاسی تعریف کنیم که

بر اساس آن، یک امپراتوری بر مستعمرات خود حکومت می‌کند، استقلال سیاسی مستعمرات نشانه‌ای از پایان امپراتوری و سقوط امپریالیسم تلقی خواهد شد و اگر امپریالیسم را فقط نظامی اقتصادی برای نفوذ و تسلط بر بازارهای اقتصادی به شمار آوریم، به این نتیجه می‌رسیم که تغییرات سیاسی اثر چندانی بر آن نخواهد گذاشت. مانند «سلطه امپریالیستی شوروی» بر کشورهای اروپای شرقی که سلطه‌ای سیاسی بود و امپریالیسم آمریکا بدون آن که نیاز به تسلط سیاسی داشته باشد، با قدرت عظیم اقتصادی و نظامی خود تأثیری شگرف بر روابط اقتصادی جهان گذاشته است. بدین روی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تفاوت این دو مفهوم به دگرگونی‌های تاریخی آن‌ها وابسته است. شاید یکی از راه‌ها برای تمایز قائل شدن میان این دو مفهوم این باشد که به جای تمرکز بر تاریخ، آن‌ها را بر حسب منطقه جغرافیایی بررسی کنیم. بر این اساس، می‌توان امپریالیسم یا امپریالیسم نو را فرایندی به شمار آورد که از مراکز صنعتی و مالی کشورهای توسعه‌یافته نشئت می‌گیرد و به سلطه و نظارت بر مناطق دیگر می‌انجامد. ثمره این فرایند یا آنچه در کشورهای مستعمره رخ می‌دهد، همان استعمار یا استعمار-نو است. به عبارت ساده‌تر، قدرت از این مراکز سرچشمه می‌گیرد و مستعمره یا مستعمره نو مکانی است که این قدرت در آن نفوذ می‌کند و آن را به تسلط خود درمی‌آورد؛ بدان معنی که امپریالیسم می‌تواند بدون آن که مستعمره رسمی داشته باشد، منافع سرمایه‌داران مالی را تأمین کند، اما استعمار نمی‌تواند بدون داشتن مستعمره به کار خود ادامه دهد. همین برداشت‌های متفاوت کاربرد مفهوم پسااستعمار را پیچیده و دشوار می‌کند.

انواع استعمار

تاریخ‌نگاران معمولاً، میان اشکال مختلف استعمار تفاوت قائل می‌شوند. برخی از این اشکال عبارت است از:

۱. استعمار اقامتی^۱

در این نوع استعمار، استعمارگران به سرزمین‌های مستعمره مهاجرت می‌کردند و